

# غریزه مقدس



من کاشفِ گم‌شده‌ترین اسطوره‌های باستانی جغرافیای بهشت مرمینت هستم؛ ترا که ورق می‌زنم، سطر در سطر کتیبه‌ناشناختگی‌هایت را کشف می‌کنم. من هنگامه‌ی غرور تو و در خویش پیچیدن‌هایت با شورش حرکت انگشتان وحشی‌ام در خم و پیچ بلورهای بهارینه‌ات را دوست می‌دارم. عبورم ده از جاده ابریشم، بخوان سوره‌ شیرین؛ غسلم ده با آب انگور، شکفتنت را شکوهمند شناور کن تا از صدف صورتی‌ات مروارید گلابی و سُرخ بچینم.

تن من آبستنِ مقدس‌ترین غریزه‌ی زندگی است و تن تو، قابله‌ای باکره از قبیله‌ی آتش‌پرست‌ها. در تو وحشی بودن را دوست دارم؛ دوست دارم حل شدن در ترا.

شنا در اوقیانوس عسلین چشمانت را از تو آموختم غرق شدن و زنده شدن را؛ کمی تنگم ده. آتشت را برپا کن؛ چنان شبانِ شبانه‌ها، بره‌هایت را پاس میدارم. جاری کن آن میلودی جادوی شکفتن زنانه‌ات را، شعله‌ور تر کن آتشکده نوبهار تنت را؛ با تو وحشی شدن را دوست دارم؛ دوست دارم تناقض آرامش و خشونت شیرینت را، شمع و شراب و شراره بیاور؛ بشارت ده تا؛

رها کنم بره‌مست بهاری را در میان چمنزاران؛

وحشیانگی‌ات را سپاس ای تن پر شکوفه فروردین؛

ای پروردگارِ شرک؛

ای غریزه‌ی مقدس....

